

نام کتاب :	انفجار اطلاعات
نویسنده :	آوینی شهیدسید مرتضی
تاریخ نشر:	1382/05/27

انفجار اطلاعات

انفجار اطلاعات! نمی دانم چرا من از این تعبیر آنچنان که باید نمی ترسم و حتی چه بسا مثل کسی که دیگر صبرش تمام شده است از فکر اینکه جهان به سرنوشت محتوم این عصر نزدیک تر می شود خوشحال می شوم. نیچه خطاب به فیلسوفان می گوید: «خانه هایتان را در دامنه های کوه آتشفشان بنا کنید» و من همه کسانی را که در جست و جوی حقیقتند مخاطب این سخن می یابم. «گریختن» مطلوب طبع کسانی است که فقط به عافیت می اندیشند و اگر نه، مرگ یک بار، زاری هم یک بار.

دهکده جهانی واقعیت پیدا خواهد کرد، چه بخواهیم و چه نخواهیم. این حقیقت تنها ما را که شهروندان مطیعی برای این دهکده بزرگ نیستیم مضطرب نمی دارد و بلکه غرب را هم چه بسا بیش تر از ما به اضطراب می اندازد. ما شهروندان مطیعی برای دهکده جهانی نیستیم؛ این سخن نیاز به کمی توضیح دارد. شهروند مطیع کسی است که وجود فردی اش مستحیل در جامعه ای است که پیرامون او وجود دارد. اعتراضی ندارد. استدلال های رسمی را می پذیرد و در صدق گفتار سیاستمداران تردید روا نمی دارد. تا آنجا تسلیم قوانین محلی است که عدالت را نه قبله قانون، که تابع آن می بیند. به آنچه فرا می خوانندش روی می آورد و از آنچه باز می دارندش پرهیز می کند. دروازه های گوش و چشم و عقلش برای پیام های پروپاگاندا باز است و مثلاً در ایران خودمان وقتی می شنود که «بانک فلان، بانک شماس» باور می کند و پولش را در بانکی انبار می کند که جایزه بیش تری می دهد... و از این قبیل. و خوب! دهکده جهانی هم برای آنکه سر پا بماند به شهروندان مطیعی نیاز دارد که سرشان در آخور خودشان باشد.

در آغاز دهه هشتاد میلادی واقعه بسیار شگفت آوری در کره زمین روی داد که غرب را از خواب غفلتی که به آن گرفتار آمده بود خارج کرد. در نقطه ای از کره زمین که یکی از غلامان خانه زاد کاخ سفید حکومت می کرد، ناگهان میلیون ها نفر از مردم از خانه ها بیرون ریختند و فارغ از ملاحظات و معادلات غریزی مربوط به حفظ حیات، سینه در برابر گلوله ها سپر کردند و ارتشی هم که ده ها میلیارد دلار خرج آن شده بود به انفعالی گرفتار آمد که چاقو در برابر دسته خویش دارد: چاقو دسته اش را نمی برد. مردم چه می خواستند؟ عجیب اینجاست. مردم چیزی می خواستند که هرگز با عقل حاکم بر دنیای جدید جور در نمی آمد: حکومت اسلامی. نمونه ای هم که برای این حکومت سراغ داشتند به سیزده قرن پیش باز می گشت. مردم ایران این «پیام» را از کدام رادیو و تلویزیون، فیلم و یا تئاتری گرفته بودند؟ این پرسشی بود که غرب نمی توانست به آن جواب گوید. مهم نیست که غرب این نوع حرکت های اجتماعی را چه می نامد: بنیادگرایی، ارتجاع و یا هر چیز دیگر... مهم این است که این واقعه نشان داد «حصارهای اطلاعاتی قابل اعتماد نیستند.»

ببینید! واقعه شگفت آوری که رخ داده بود این بود که غرب ناگهان خود را نه با کشور جشن هنر شیراز و آربی آوانسیان و «اسرار گنج دره جنی» و «دایی جان ناپلئون» و جشن های دوهزار و پانصد ساله و فریدون فرخزاد... که با کشور سید مجتبی نواب صفوی و حاج مهدی عراقی روبرو یافت. و انقلاب اسلامی در داخل مرزهای «سپهر اطلاعاتی» غرب روی داد، در یک جزیره ثابت. و پیروز هم شد.

مهم اینجاست که واقعه ای نظیر این باز هم در هر نقطه دیگری از جهان می تواند روی دهد. من شهر «دوشنبه» را پیش از آنکه به تسخیر رحمان نبی اُف و ارتش سرخ در آید دیده بودم. در آنجا با روشنفکرانی آشنا شدم که تو گویی از زمان سامانیان آمده بودند و در نماز جمعه در صف نمازگزارانی ایستادم که خارج از آتمسفر رسانه های گروهی و در عصر ابو حنیفه می زیستند و هم اکنون مگر در شرق اروپا و در میان مسلمانان حوزه بالکان چه می گذرد؟ تصویری که ما در مجله «سوره» چاپ کردیم بسیار گویاست: جوانی با گیسوان بلند و عینک رمبویی پیشانی بندی بسته است که روی آن نوشته: «الله اکبر، جهاد». و این واقعه در میان مرزهای کنترل شده سپهر اطلاعاتی غرب روی داده است؛ و مگر جایی در کره زمین هست که بیرون از این مرزها باشد؟

دهکده جهانی واقعیت پیدا کرده است، چه بخواهیم و چه نخواهیم، و ماهواره ها مرزهای جغرافیایی را انکار کرده اند. این همان دهکده ای است که گرگوار سامسا در آن چشم باز کرده است. این همان دهکده ای است که مردمانش صورت مسخ شده «کرگدن» های اوژن یونسکو را پذیرفته اند. همان دهکده ای که مردمانش «در انتظار گودو» هستند. این همان دهکده ای است که در آن مردمان را به یک صورت واحد قالب می زنند و هیچ کس نمی تواند از قبول مقتضیات تمدن تکنولوژیک سر باز زند. این همان دهکده ای است که بر سر ساکنانش آنتن هایی روییده است که یکصد و پنجاه کانال ماهواره ها را مستقیماً دریافت می کنند. این همان دهکده ای است که در آن روبات ها عاشق یکدیگر می شوند. این همان دهکده ای است که در آن «ترمیناتور دو» به سی سال قبل باز می گردد و خودش را از بین می برد. این همان دهکده ای است که در آن «بت من» و «ژوکر» با هم مبارزه می کنند. این همان دهکده ای است که در آن تلویزیون هایش دختران شش ساله را آموزش جنسی می دهند، همان دهکده ای که در آن گوسفندهایی با سر انسان و انسان هایی با سر خوک به دنیا می آیند. این همان دهکده ای است که در آن تابلوی «مسیح از وراى ادرار» ماه ها توجهات همه رسانه های گروهی را به خود جلب می کند. این همان دهکده ای است که در آن دویست و چهل و شش نوع تجاوز جنسی رواج دارد... اما عجیب اینجاست که باز هم این همان دهکده ای است که در زیر آسمانش بسیجیان رمل های فکه زیسته اند، همان دهکده جهانی که در نیمه شب هایش ماه، هم بر کازینوهای «لاس وگاس» تاییده است و هم بر حسینیه «دوکوهه» و گورهایی که در آن بسیجیان از خوف خدا و عشق او می گریسته اند. دنیای عجیبی است، نه؟

بیش از یک قرن است که علی الظاهر هیچ تمدنی جز تمدن غرب در سراسر سیاره زمین وجود ندارد. همه جا در تسخیر این صورت از حیات بشری است که تمدن غرب با خود به ارمغان آورده است. هیچ یک از اُمم عالم نتوانسته اند نه در زبان، نه در فرهنگ، نه در معماری، نه در حیات اجتماعی و نه در زندگی فردی، خود را از تأثیرات تمدن غرب دور نگاه دارند. و اکنون که با وجود ماهواره ها، مرزهای جغرافیایی نیز انکار شده است آینه جادو در یکایک خانه های این دهکده به هم پیوسته جهانی نفوذ کرده است، عقل سطحی چنین حکم می کند که دیگر هیچ چیز

نمی تواند حکومت جهانی مفیستوفلس را حتی به لرزه بپردازد، چه رسد به آنکه آن را به انقراض بکشاند. اما چنین نیست.

میلان کوندرا در کتاب « هنر زمان » از تناقض هایی خاص این آخرین دوران تمدن غرب نام می برد که آنها را « تناقض های پایانه ای » می خواند. مثالی که او می آورد می تواند پرده ابهام از این تعبیر به یک سوزند: در طی عصر جدید، عقل دکارتی همه ارزشهای به ارث رسیده از قرون وسطی را، یکی پس از دیگری تحلیل می برد. اما، در زمان پیروزی تام و تمام عقل، این عنصر غیر عقلی محض (قدرتی صرفاً در پی خواست خویشتن) است که بر صحنه جهان تسلط خواهد یافت، زیرا دیگر هیچ نظامی از ارزشهای مقبول همگان وجود ندارد که بتواند مانع پیشروی آن شود.

اگر واقع گرا باشیم جنگ جهانی دوم را یکی از ترمینال هایی خواهیم یافت که ذات پارادوکسیکال غرب در آن ظهور یافته است. نمی دانم شما جنگ کویت را چگونه تفسیر می کنید، اما من در آن یک تناقض می یابم؛ تناقضی که شاخک های حسّ ششم بسیاری از متفکران غربی - و از جمله نوآم چامسکی - آن دریافت. غرب پیروزی خود را در جنگ کویت در میان یک حسّ اضطراب همگانی جشن گرفت و این اضطراب، از جمله در لوس آنجلس، نشتری شد که دُم چرکین یک اعتراض واقعی را ترکاند.

غرب ذاتی پارادوکسیکال دارد و این پارادوکس های پایانه ای، سرنوشت محتومی هستند که تمدن امروز به سوی آن راه می سپرده است. انفجار اطلاعات از همین ترمینال هایی است که تناقض نهفته در باطن تمدن امروز را آشکار خواهد کرد. وقتی حصارهای اطلاعاتی فرو بریزد مردم جهان خواهند دید که این دژ ظاهراً مستحکم بنیان هایی بسیار پوسیده دارد که به تلنگری فرو خواهد ریخت. قدرت غرب، قدرتی بنیان گرفته بر جهل است و آگاهی های جمعی که انقلاب زا هستند به یکباره روی می آورند؛ همچون انفجار نور. شوروی نیز تا آنگاه که فصل فروپاشی اش آغاز نشده بود خود را قدرتمند و یکپارچه نشان می داد و غرب نیز آن را همچون دشمنی بزرگ در برابر خویش می انگاشت. تنها بعد از فروپاشی بود که باطن پوسیده و از هم گسیخته شوروی آشکار شد. اکنون در غرب همه چیز با سال های دهه ۱۹۳۰ تفاوت یافته است. مردم با اضطرابی که از یک عدم اطمینان همگانی برمی آید به فردا می نگرند. آنها هر لحظه انتظار می کشند تا آن دژ اطلاعاتی که موجودیت سیاسی غرب بر آن بنیان گرفته است با یک انفجار مهیب فرو بریزد و آن روی پنهان تمدن آشکار شود. برای آنکه ردیف منظم آجرهایی که متکی بر یکدیگر هستند فرو ریزد، کافی است که همان آجر نخستین سرنگون شود. تمدن ها هم پیر می شوند و می میرند و از بطن ویرانه هاشان تمدنی دیگر سر بر می آورد. در آغاز، تمدن با یک اعتماد مطلق به قدرت خویش پا می گیرد و هنگامی که این احساس جای خود را به عدم اعتماد بخشید، باید دانست که موعد سرنگونی فرارسیده است. و اما درباره خودمان. نباید بترسیم. حصارها تا هنگامی مفید فایده ای هستند که دزدان شب رو بر زمین می زنند، اما آنگاه که دزدان از آسمان فرود می آیند، چگونه می توان به حصارها اطمینان کرد؟ پس باید از این اندیشه که حصارها می توانند ما را از شر ماهواره ها محفوظ دارند بیرون شد و « خانه را در دامنه آتشفشان بنا کرد. » باید در روبه رو شدن با واقعیت، به اندازه کافی جرأت و شجاعت داشت. غرب چنین است که در عین ضعف، بیش تر از همیشه رجز می خواند تا خود را در پناه وهم حفظ کند. جنگ کویت چنین بود و بنابراین، تنها اسیران حصارهای توهم را به وحشت دچار کرد نه آنان که ضعف و پیری این قداره بند مفلوک را در پس اعمال و اقوالش می دیدند. می خواهم بگویم که

خود ماهواره، در عالم واقع، آن همه ترس ندارد که طنین این خبر در عالم وهم: « ماهواره دارد می آید. » طنین این خبر تا آنجا هراسناک است که بسیاری، از هم اکنون فاتحه همه چیز را خوانده اند: هویت ملی، اخلاق، زبان فارسی... چنان که پیش از آمدن تلویزیون نیز سخنانی چنین در افواه بود.

ماهواره مظهر آن پیوستگی جهانی است که تمدن جدید انتظار می برده است. آمریکا نیز مظهر آن اراده جمعی است که همراه با بشر جدید پیدا شده و در جست و جوی قدرت و استیلا، توسعه و اطلاق یافته است. « استیلا » و « ولایت » هم ریشه هستند و اگر بعضی از محققان استیلای غرب را بر عالم « ولایت طاغوت » خوانده اند، تعبیری را می جسته اند که بتواند مفاهیم جدید را در حوزه معرفت دینی معنا کند؛ و چه تعبیر درستی یافته اند. غرب، از همان آغاز، غایتی مگر برپایی یک حکومت جهانی نداشته است و هم اکنون نیز چه آنان که از حاکمیت ماهواره ها به وحشت افتاده اند و چه آنان که مشتاقانه چنین روزی را انتظار می برند، هر دو، حاکمیت ماهواره ها را با حاکمیت جهانی غرب یکسان گرفته اند؛ و هر دو اشتباه می کنند.